



مبانی هنری قصه‌های قرآن

ابوالقاسم حسینی (زرفا) | به کوشش: مهدی محدثی

«مبانی هنری قصه‌های قرآن»

برای تعریف مبانی هنری قصه‌های قرآن، دست‌کم باید دو عنصر زیرساز «هنر» و «قصه» تعریف شود. هنر در تعریف رایج عبارت از «بیان زیبایی واقعیت‌ها»، و قصه به طور اجمالی «پیگیری و ردیابی آثار گذشته و گذشتگان» است. بدین ترتیب، وقتی از مبانی هنری قصه‌های قرآن سخن به میان می‌آید، مقصود شکافتن این جنبه است که آیا آنچه در قرآن بدان قصه اطلاق می‌شود، اصولاً از مبانی هنری معهود و شناخته شده ما تبعیت می‌کند؟ به عبارت بهتر، آیا آنچه را ما از ادبیات، هنر و ادبیات هنری می‌شناسیم، در قرآن هم صدق می‌کند یا اینکه قصه‌های قرآن، مبانی و رویکردها و زیرساخت‌های خاص خود را دارند؟

آیا در قرآن قصه هم وجود دارد؟

گاهی این سؤال از جنبه فنی و هنری مطرح می‌شود. علت این است که در قرآن «قصص» (جمع قصه) وجود ندارد بلکه آنچه در قرآن شریف به کار رفته، کلمه «قصص ۱» است که از آن گاهی با اضافه و زمانی نیز مطلق و در مجموع شش بار

استفاده شده است. حال که «قصص» در قرآن نیامده، پس به طریق اولی مفرد آن، که «قصه» باشد، نیز در این کتاب آسمانی نیامده است. اکنون این سؤال پیش می‌آید: «وقتی در قرآن قصه و قصص نباشد، پس قصه‌های قرآن و مبانی هنری‌اش را- که موضوع بحث ماست- از کجا آورده‌ایم؟» در پاسخ به پرسش فوق باید گفت که بنا به نظر اکثر مفسران، شارحان و اهل لغت، در تفاسیر، قصص را مصدری گفته‌اند که از آن اراده مفعول شده؛ یعنی اگرچه قصص در لغت به معنای پیگیری آثار پیشین یا به عبارتی روایت آثار پیشین است، در معنای پذیرفته شده‌اش از آن اراده مفعولی شده است؛ بنابراین، با قرائن و شواهد فراوان اطلاق قصص بر قصه‌گویی و همین معنای مصطلح آن را می‌پذیریم و نیز می‌پذیریم که در قرآن لفظ قصص (که جمع قصه باشد) وجود ندارد.

تفاوت قصه با انواع ادبی مشابه

برای بیان این مطلب، ابتدا به بیان فرق قصه و حکایت می‌پردازیم. همان‌گونه که می‌دانید، حکایت از طریق باب مفاعله با «محاکات» هم خانواده است و محاکات یعنی



از آن و فرازاها و فرودها وجود دارد.

این جابه‌جایی که از شگردهای قصه‌گویی و قصه‌نویسی است، در حکایت وجود ندارد. حکایت، زبانی ساده دارد و از حیث قالب و شکل کاملاً کوتاه و مقطع است. پس در بازشناسی تفاوت قصه و حکایت، به جنبه چگونگی «نمودن» واقعیت خارجی نظر می‌کنیم. حکایت فقط برای محاکات و بازتاباندن واقعیت بیرون است اما هدف و غایت قصه، منحصر به آن نیست.

قصه این ادعا را دارد که از اول می‌خواهد در واقعیت تصرف کند و تصرف لزوماً به معنای دروغ‌پردازی نیست. تصرف یعنی بهره گرفتن از شگردها و شیوه‌هایی در گزارش واقعیت، و حکایت یعنی بیان واقعیت بدون تصرف.

ویژگی قصه چیست؟

قصه اگر یک اثر هنری تلقی شود (که چنین است) باید مانند هر اثر هنری دیگر سه ویژگی زیر را دارا باشد:
- نوآوری داشته باشد؛ در قصه باید نسبت به نوع معمول و پیش‌پا افتاده، بدعت و نوآوری وجود داشته باشد که همگان قادر به خلق آن نباشند. (و همان‌گونه که می‌دانید، تحدی در همه‌جای قرآن و حتی قصه‌هایش وجود دارد).
- زیبایی ساختاری داشته باشد؛ یعنی از

حیث جمالی باید زیبا باشد.

- از لحاظ نحوه بیان، قدرتمند باشد؛ یعنی قدرت تعبیر و نحوه بیان به گونه‌ای باشد که بتواند از دیگر تعبیرهای هنری ممتاز شود.

این سخن که در قصه‌های قرآن هر سه ویژگی فوق وجود دارد، ادعای درستی است؛ چرا که از نوآوری و زیبایی ساختاری و قدرت تعبیر برخوردار است.

جلوه‌های هنر در قصه‌های قرآن

جلوه‌هایی از هنر که در قرآن به کار رفته

است، اجزایی دارد. یکی از آن‌ها تنوع اسلوب است. بسیاری اوقات یک قصه و رویداد واقعی به گونه‌های متفاوت و مختلفی بیان شده است. گاه کوتاهی و بلندی یک رویداد خاص در کتاب آسمانی ما متفاوت است و به تعبیر امروز، دیالوگ‌ها و گفت‌وگوها با هم تفاوت دارند و نیز ورود و خروج به داستان، متفاوت می‌باشد. برای نمونه، در قصه هود (ع) وقتی وارد شدن فرشتگان بر حضرت ابراهیم (ع) نقل می‌شود، با نحوه نقل همین قصه در جای دیگر فرق دارد. در سوره هود به جهت فرا فکندن بار سنگینی که بر حضرت رسول (ص) پدید آمده، از رهگذر مباحث مطرح در این سوره قصه ابراهیم (ع) با بشارت آمده و در جای دیگر همین قصه نحوه انذاری و هشدار دارد.

بازتابش واقعیت‌های بیرون. حکایت که از محاکات اخذ شده، به آن نحوه بیان ادبی گفته می‌شود که صرفاً محاکاتی از واقعیت باشد و مطلبی را که در جهان خارج محقق شده بیان کند، که خود، به حکایات تمثیلی و ... تقسیم می‌شود. فرق اساسی قصه با حکایت همین است که حاکی در مقام حکایت، چیزی را واقعی می‌پندارد (حتی اگر واقعی نباشد) و آن را برای ما بیان می‌کند؛ یعنی، هنر دیگری به خرج نمی‌دهد و اگر ما عبرت و پندی از آن بگیریم، مربوط به خود ماست. برای مثال، سعدی هم قصه‌گویی توانا بوده اما در کار خویش، در مقام حکایت بوده است. لذا در واقعیت، بازگشت به گذشته (فلاش‌بک) و جابه‌جایی نداشته است ولی در عموم قصه‌های هنری و نیز در قرآن، آغاز از نقطه‌ای و بازگشت به نقطه قبل



**بیان کردن
صحنه‌های
مختلف از یک
رویداد، همان
چیزی است که
در داستان‌نویسی
امروز اصطلاحاً
به آن «زاویه
دید» می‌گویند و
قصه‌های قرآن به
شکل منشوری و
با زوایای متفاوتی
مطلبی را بیان
می‌کند**

قرآن در مقام
قصه‌گویی به
شدت از این که
مطلبی خلاف
واقع بگوید
طفره می‌رود و
به داستان‌هایش
اضافه نمی‌کند

این «تنوع اسلوبی» که در بسیاری از قصه‌های قرآن لحاظ شده، خود نشانگر جلوه زیبایی‌شناسانه می‌باشد. (البته این نکته را نیز نباید از نظر دور داشت که خداوند برای بیان آن‌ها به چنین شیوه‌هایی نیاز نداشته و ما امروز با دید مادی و هنرشناسانه انتزاع می‌کنیم.)

جلوه دیگر هنر در قصه‌های قرآن، تقسیم به نماهای مختلف است. همان‌گونه که فیلم به صورت «پلان» و نماهای مختلف برای همه جذابیت دارد، خداوند نیز در کتاب شریف، قصه‌ها را برش داده و نماهای مختلف را به همدیگر وصل کرده و با این کار به قصه، پویایی و تحرک بخشیده است. تقسیم شدن به نماهای گوناگون و پلان‌ها و برش‌های مختلف از بازگویی روایت‌ها، از ویژگی‌های قصه‌های قرآن است. سومین جلوه هنر در قصه‌های قرآن، گزینش صحنه‌های مؤثر است. این مسئله نیز در نگاه‌های نخست مشهود است که در بیان قصه‌ها، همه چیز بیان نشده بلکه کاملاً گزینشی و غربال شده است. مثل قصه حضرت موسی (ع) که حدود صد و بیست بار به اشکال و اجزای مختلف در قرآن روایت شده که در جایی بحثی مطرح نمی‌شود و در جای دیگر،



بحثی در همان قصه مفصل‌تر مطرح است. این گزینش‌ها از جنبه‌های هنری در قصه‌های قرآن است. چون این انتخاب‌ها با پویایی خود در انتقال پیام بسیار مؤثر است.

شبهه‌زدایی قصه‌های قرآن

بسیار مشهود است که اگر در قرآن گفت‌وگویی بیان می‌شود و در ذهن مخاطب، احتمال شبهه‌افکنی قوت می‌گیرد، همان‌جا و در ضمن قصه، شبهه برطرف می‌شود. زدودن شبهه در قصه، یک کار و یک هدف است اما با چه روش و اسلوبی؟ اگر در میان قصه شعار بدهیم، بسیاری از مخاطبان را از دست می‌دهیم. این‌گونه نیست که حرف را بزنیم و هرکس به فراخور درک و فهمش هر گونه استنباط و برداشت که خواست، بکند. در قصه‌های قرآن، هرگز بنای کار هنری بر پایه آن استوار نبوده است. هر جا که مطلبی بیان شده، بلافاصله در مقام شبهه‌زدایی، نکته‌های شبهه‌زدا نیز مطرح شده است.

تکرار قصه‌ها

بحث بسیار مهم و اصولی و کارسازی که در قصه‌های قرآن وجود دارد، مسئله تکرار است. کسانی که چنین مباحثی را دنبال می‌کنند شاید آگاه باشند که یکی از ایرادهای مهمی که بر قصه‌های قرآن گرفته شده، همین تکرار است. علت تکرار قصه‌های قرآن، ظاهراً این است که این کتاب آسمانی هر جا که برای ابلاغ پیامش نیاز به حرکتی، گفت‌وگویی و صحنه‌ای حس کرده، آن را عرضه کرده است. این ویژگی در قصه حضرت موسی (ع) بیش از همه قصه‌های قرآن به چشم می‌خورد. بیان کردن صحنه‌های مختلف از یک رویداد، همان چیزی است که در داستان‌نویسی امروز در اصطلاح به آن «زاویه دید» می‌گویند و قصه‌های قرآن به شکل منشوری و با زوایای متفاوتی مطلبی را بیان می‌کنند؛ یعنی بسته به مقدار و کیفیت و شرایط مکانی و زمانی، ابلاغ آن پیام در جنبه نماد، ظاهر می‌شود. پس رمز تکرار در قصه‌های قرآن این است که جلوه‌ها و ابعاد در هر قصه‌ای، با هدف و غایتی خاص به مخاطب نشان داده شود؛ حتی اگر در یک صفحه قبل نیز به آن اشاره کرده باشد.

انواع قصه‌های قرآن

در مورد انواع قصه‌ها شش گونه قصه قابل تصور است: تاریخی، واقعی، تمثیلی، اسطوره‌ای، نمادین و غیبی.

۱. **قصه تاریخی:** قصه‌ای است که محتوا و ماجرای آن در یکی از هنگامه‌های تاریخ محقق شده باشد. قصه تاریخی، بیانی تاریخی دارد که بیانی دقیق است و به ذکر جزئیات می‌پردازد.
۲. **قصه واقعی:** قصه‌ای است که در وقتی از اوقات روزگار



فلان رنگ و فلان حیوان که در فرهنگ‌های مختلف، نمادی از مظاهر مختلف است. و قصه‌ای که مبتنی بر چنین عناصری باشد قصه نمادین نامیده می‌شود.

۶. قصه غیبی؛ به قصه‌ای گفته می‌شود که محتوا و ماجرایش در جهان شهود تحقق پیدا نکرده است و مربوط به عالم غیب است. در مباحث مختلف و مفصلی که شده، برخی خواسته‌اند تمام این انواع شش‌گانه را به قصه‌های قرآن نسبت دهند. از جمله افرادی که قصه‌های نمادین و تمثیلی و اسطوره‌ای و رمزی برای قرآن قائل‌اند، دکتر محمد احمد خلف‌الله است. اینان شاگرد فردی به نام امین خولی در مصر بودند و دارای مکتب «امناء» که دو فرشته‌ای را که بر حضرت ابراهیم (ع) وارد شدند، نماد می‌دانستند. و یا یکی از نویسندگان ایرانی، عمر حضرت نوح را نمادی از صبر در راه تبلیغ و پافشاری در این راه می‌دانست ...

با اندک تأملی در قصه‌های قرآن درمی‌یابیم که این دسته‌بندی‌ها برای قصه‌های قرآن باطل است و در قرآن فقط قصه‌های واقعی داریم و لاغیر! حتی قصه تاریخی هم در قرآن نیست از گونه‌های قصه فقط می‌توان قصه واقعی را برای آن تصور نمود.

✱ پی‌نوشت

۱. قصص مصدر است و نه جمع قصه!

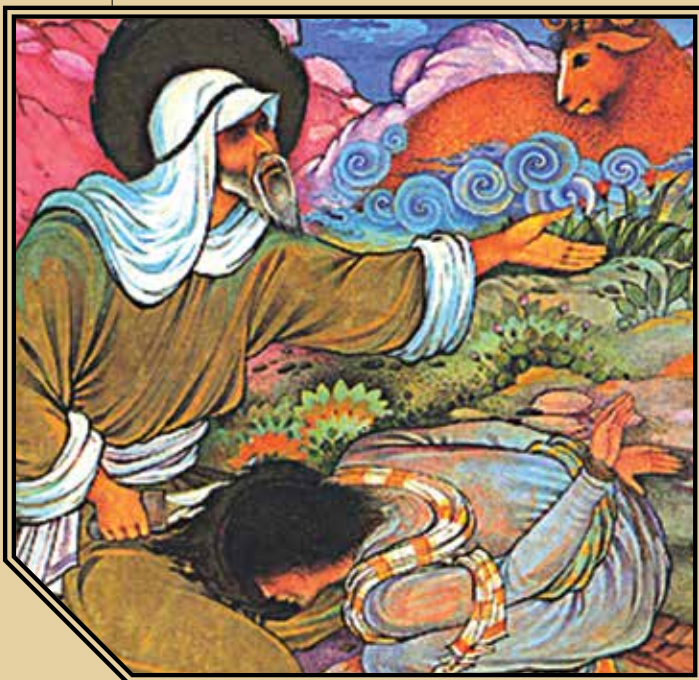
محقق شده اما دارای بیان ریز جزئیات نیست و ماجرای تحقق یافته در ظرف زمانی را بازگو می‌کند (که ما معتقدیم قصه‌های قرآن از این نوع هستند).

۳. قصه تمثیلی؛ برای آوردن ضرب‌المثل از قصه تمثیلی می‌توان یاد کرد که تخیلات یک نویسنده، به آن افزوده می‌شود و رنگ و لعاب به خود می‌گیرد تا مثل خود را عرضه کند و مخاطب نتیجه اخلاقی بگیرد.

۴. قصه اسطوره‌ای؛ فرق قصه اسطوره‌ای با تمثیلی این است که اسطوره‌ای یک دروغ محض و یک تخیل کاملاً ناب است. باید توجه داشت که این اسطوره با اسطوره‌ای مثل شخصیت اسطوره‌ای - که در کتب جدید نوشته شده، مثل فلان نماد و فلان پهلوان - فرق دارد و نباید در اینجا مشتبه شود.

اگر بخواهیم مثالی برای قصه اسطوره‌ای بیاوریم، می‌توانیم به شاهنامه فردوسی اشاره کنیم که قهرمانان قصه‌اش واقعیت خارجی نداشته و به معنای مطلق، تخیل بوده‌اند. اسطوره بر سبیل تمثیل نیست و تحقیقش بسیار دور از ذهن است (که البته صاحب قرآن از این تعبیرات کاملاً مبرا است).

۵. قصه نمادین و سمبلیک؛ قصه رمزی و سمبلیک به قصه‌ای گفته می‌شود که مبتنی بر عناصر نمادی باشد مثل



تقسیم به نماهای
گوناگون و پلان‌ها
و برش‌های
مختلف از
بازگویی روایت‌ها،
از ویژگی‌های
قصه‌های قرآن
است